

شاه‌گزینی در دوره ساسانیان؛ فرآیند شاه‌گزینی در نامه تنسر به گشنسب*

شهرام جلیلیان¹

چکیده

با وجود پژوهش‌های گسترده‌ای که درباره تاریخ و فرهنگ ساسانیان انجام گرفته است، تا کنون تنها به گونه‌ای شتاب‌زده به شیوه شاه‌گزینی در دستگاه پادشاهی ساسانیان اشاره شده و هنوز این موضوع تا اندازه زیادی ناشناخته و ابهام‌آلود مانده است. گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که در دوره نیرومندی دستگاه پادشاهی ساسانی، پادشاهان پیش از مرگ خود شاهزاده‌ای را به عنوان ولیعهد تعیین می‌کرده‌اند، و در دوره ناتوانی آن خاندان، بزرگان و اشراف و هموندان خاندان‌های نژاده شاهنشاهی در گردهمایی خود، به خواست خویش هموندی از تخمه ساسانی را به تخت شهریار می‌نشانده‌اند. در نامه تنسر به گشنسب، شاه‌گزینی ساسانی به شیوه‌ای دیگرگونه و ناهمخوان با گزارش‌های تاریخی دیگر بازتاب یافته است، و موبدان موبد، دبیران مهشت و سپاهبد سپهبدان، شاه‌گزینان همیشگی دوره ساسانی خوانده شده‌اند. در این مقاله، کوشش خواهد شد که به جای «ساختگی» خواندن شیوه شاه‌گزینی بازتاب یافته در نامه تنسر به گشنسب، پاسخی پذیرفتنی‌تر به این ناهمخوانی و ناسازگاری گزارش نامه تنسر با دیگر نوشته‌های تاریخی داده شود. واژگان کلیدی: ساسانیان، شاه‌گزینی، نامه تنسر، خسرو انوشیروان.

Electing of the King in the Sassanid Period: A Study on the Process of King Electing in Letter of Tansar to Ghōšnasb

Shahram Jalilian²

Abstract

Despite the increasing number of studies dealing with the history and culture of Sassanid Iran, there are but a few mentions of the process during which a Sassanid king was elected, so the question of succession under this dynasty has been overlooked. In historical accounts of those periods when the power of the central government of the Sassanid dynasty was at its height, the kings chose to elect their successors when they were still alive, while during the periods of decline, kings used to be elected through the intervention of the nobles, royal families, and a notable body of electors who gave member of the king's family the right of accession. However in Letter of Tansar to Ghōšnasb, the question of the succession of Sassanid kings is reported differently from the records in other historical accounts. In Letter of Tansar, mowbedān mowbed (the high priest), dabirbed (chief secretary), and spāhbed (general), have been called the electors of Sassanid kings. This study aims at finding an acceptable answer to the contradiction between the report of the Letter of Tansar and other historical accounts, rather than calling this process of succession reflected in Letter of Tansar as "faked."

Keywords: Sassanians, Royal election, Letter of Tansar to Ghōšnasb, Khosrow I.

¹ استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران
² تاریخ دریافت مقاله 1388/8/10 تاریخ پذیرش 1388/12/19
Assistant Professor, Department of History Shahid Chamran University. Email: jalilianshahram@yahoo.com

شاه‌گزینان در شاهنشاهی ساسانی

در گزارش‌های تاریخی گوناگون درباره تاریخ ساسانیان، اشاره‌های فراوانی به گردهمایی نمایندگان گروه‌های نژاده شاهنشاهی ساسانی، و یا انجمن‌گزینش شاهنشاه دیده می‌شود که در دوره‌هایی از تاریخ ساسانی، شاهزاده‌ای از تخته ساسانیان را به خواست خویش به تخت پادشاهی می‌نشانده‌اند. اگرچه نمونه‌های گزارش شده این «انجمن‌گزینش شاهنشاه» در نوشته‌های تاریخی ایرانی و انیرانی درباره دوره ساسانیان چنان فراوان هستند که همه گونه چون و چرایی را درباره وجود چنین انجمنی می‌زدایند، هنوز هویت واقعی همه آن‌هایی که برای به تخت نشاندن پادشاه تازه در «انجمن‌گزینش شاهنشاه» گردهم می‌آمده‌اند، چندان شناخته شده و روشن نیست. تنها در گزارش نامه تنسر به گشنسپ، موبدان موبد، دبیران مهشت و سپاهبد سپهبدان، یعنی نمایندگان سه رده دین‌مردان زردشتی، دبیران و جنگاوران، شاه‌گزینان همیشگی دوره ساسانی خوانده شده‌اند و گفته شده که آن‌ها پس از مرگ شاهنشاه ساسانی، در گردهمایی خویش، و با آیین ویژه‌ای، یکی از شاهزادگان خاندان ساسانی را به تخت شهریاری می‌نشانده‌اند.³ در عهد اردشیر،⁴ شاه‌گزینان یا هموندان این «انجمن‌گزینش شاهنشاه»، چهار تن از «برگزیدگان شاهنشاهی» (خیار اهل المملکه) خوانده شده‌اند،⁵ که البته اشاره‌ای ابهام‌آلود است و هویت واقعی آن‌ها را روشن نمی‌گرداند.

در دیگر نوشته‌های تاریخی عربی و فارسی، در اشاره به هویت شاه‌گزینان در دوره ساسانی، از واژگان گوناگونی همچون «العُظماء و اهل البیوتات» (بزرگان و هموندان خاندان‌ها و شاهزادگان)، همه «العامة» (مردم)، «عُظماء الفرس و اهل البیوتات» (بزرگان ایران و هموندان خاندان‌ها و شاهزادگان)، «القوم» (قوم / مردم ایران)، و «العُظماء و اهل البیوتات و أصحاب الولايات و الوزراء» (بزرگان و هموندان خاندان‌ها و شاهزادگان و شاهان و وزیران)، «الفرس» (ایرانیان)، «مردمان»، «عجم»، «مردمان عجم»، «پیران عجم و موبدان و علما و حکما» و «موبدان و دستوران و کارداران»، «العُظماء و اهل الشرف» (بزرگان و اشراف)، «عُظماء الفرس»، «الاشراف و العُظماء»، «الناس»، «العُظماء و الوزراء و الاشراف»،

³. نامه تنسر به گشنسپ، به تصحیح مجتبی مینوی با همکاری محمد اسماعیل رضوانی (تهران: خوارزمی، 1354)، ص 87.

⁴. عهد، دستورها و اندرزهای شاهانه درباره آیین شهریاری به جانشین و یا جانشینان آینده و یا بزرگان و کارگزاران شاهنشاهی بود که معمولاً پیش از مرگ پادشاه، گفته یا نوشته شده و روی هم رفته اندرزنامه‌های سیاسی‌اند. نک: احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش زاله آموزگار (تهران: سخن، 1376)، ص 215-214.

⁵. ابوعلی احمد بن محمد مسکویه رازی، تجارب الأمم، ج 1، ترجمه ابوالقاسم امامی (تهران: سروش، 1369)، ص 122.

«عُظماء فارس»، «عُظماء فارس و اُشرافهم» (بزرگان و اشراف ایرانی)، «أهل الشرف والبيت» (هموندانی از اشراف و خاندان‌ها)، «العُظماء و الاعیان» (بزرگان و برجستگان) به همراه «الملوک و المرازبه» (شاهان و مرزبانان)، «لشکر و رعیت»، «بزرگان فرس»، «مردم» و غیره استفاده شده‌است.⁶

ویدن‌گرن، با مطالعه گزارش‌های گوناگون دربارهٔ چند نمونه از شاه‌گزینی‌ها در دوره ساسانی، از دو انجمن «نژادگان» و «مردم دون‌پایه» سخن گفته‌است که در گردهمایی خود شاهزاده‌ای را به عنوان پادشاه تعیین می‌کرده‌اند. او می‌گوید اشاره‌های فراوان به «العُظماء» و «الاشراف» و «اهل البیوتات» در شاه‌گزینی‌ها، نشانهٔ وجود انجمن «نژادگان» است و ابن‌بلخی هم در داستان چگونگی پادشاه شدن شاپور دوم (309 تا 379 م)، به گردهمایی «لشکر و رعیه» اشاره دارد که باید ترجمهٔ واژگان فارسی میانهٔ «سپاه» و «رمه/رمک» باشند. به عقیدهٔ ویدن‌گرن، در فارسی میانه «رمه/رمک» واژه‌ای برای نامیدن «گله» بوده‌است و در پشت این واژه، مردم کارورز (واستریوشان و هُوتُخشان) پنهان شده‌اند و این «مردم نانزاده/دون پایه» بایستی نه فقط روستاییان (واستریوشان) بلکه دیگر رده‌های کارورز همچون هُوتُخشان را هم شامل شده باشند، که خود در نوشته‌های عربی و فارسی، «العامة» و «رعیه» خوانده شده‌اند. ویدن‌گرن می‌گوید واژهٔ «القوم» که طبری در گزارش خود دربارهٔ چگونگی تعیین بهرام پنجم (420 تا 438 م) به عنوان پادشاه آورده‌است، ترجمهٔ واژهٔ فارسی میانهٔ «مردمان» بوده‌است و در پشت این واژه بایستی یک انجمن گزینشی از نمایندگان همهٔ مردم ایران، شامل نژادگان و نانزادگان پنهان باشد. در نتیجه،

⁶ نک: محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ج 2، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1352)، ص 621-616؛ محمد بن جریر الطبری، تاریخ الرسل و الملوک، الجزء الثاني (تهران: جهان، 1346)، ص 863-854؛ احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، تاریخ یعقوبی، ج 1، ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی (تهران: علمی و فرهنگی، 1366)، ص 199-200؛ ابو علی محمد بن محمد بلعمی، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی (تهران: زوار، 1385)، ص 648-454؛ عزالدین ابن‌اثیر، تاریخ کامل، ج 2، ترجمهٔ محمد حسین روحانی (تهران: اساطیر، 1374)، ص 469-466؛ عزالدین علی ابن‌الاثیر، الكامل فی التاریخ، ج 1 (بیروت، دارصادر، 1420 ق/2000 م)، ص 401-406؛ ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی (تهران: نشرنی، 1371)، ص 83؛ ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، الأخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر (القاهره: دارالاحیاء الکتب العربیه، 1960 م)، ص 55؛ حسین بن محمد ثعالبی مرغنی، شاهنامه‌کهن: پارسی تاریخ غرر السیر، ترجمهٔ محمد روحانی (مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، 1372)، ص 317-316؛ ابی‌منصور ثعالبی، غرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم (طهران: مکتبه الاسدی، 1963 م)، ص 550-549؛ ابن‌بلخی، فارسنامه ابن‌بلخی، بر اساس متن مصحح لسترنج و نیکلسن، توضیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی (شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، 1374)، ص 206-210.

ویدن گرن با استناد به واژگانی همچون «العامه» و «رعیه»، نمایندگان «مردم نازاده/ دون پایه» (مردم کارورز) را هم از شاه‌گزینی انگاشته‌است که بهرام پنجم را به تخت پادشاهی نشانده‌اند.⁷

از سوی دیگر، شیپمان در اشاره به شاه‌گزینی و گروه‌های شاه‌گزین در دوره ساسانی، فقط به بازگویی فشرده‌ای از گفته‌های ویدن گرن در این باره پرداخته و با ناپذیرفتنی خواندن وجود چنین انجمن‌هایی، نتیجه گرفته‌است که باید چگونگی به پادشاهی تعیین شدن هر کدام از پادشاهان ساسانی و گروه شاه‌گزین در یک‌یک نمونه‌ها به گونه‌ای جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد، نه این که گروه‌های ویژه‌ای را شاه‌گزینان همیشگی دوره ساسانی به شمار آوریم.⁸ اگر پذیرفته شود که استفاده زبانی از واژگانی همچون «العامه»، «رعیه» و... در نوشته‌های عربی و فارسی همیشه با وسواس زبان‌شناسانه پژوهنده‌ای چون ویدن گرن همراه نبوده‌است، آشکار می‌شود که نباید در شاه‌گزینی‌های ساسانی در اندیشه یافتن رد پای نمایندگان مردم فروپایه بود. گذشته از این، پذیرش این که موبدان و بزرگان و اشراف و هموندان خاندان‌های نژاده در تعیین شاهزاده‌ای ساسانی به عنوان پادشاه، با مردم کارورز (واستریوشان و هُوتُخشان) که به گفته ویدن گرن، «رمه» (گله) نامیده می‌شده‌اند، گردهم آمده و از آنان سُخنی شنیده باشند، بیش از اندازه دشوار است. در نتیجه باید گفت که اشاره نوشته‌های فارسی و عربی به «العامه» و «رعیه» در شاه‌گزینی‌ها، نه ترجمه واژه به واژه «رمه» (گله) در زبان فارسی میانه، بلکه باید اشاره‌ای فراگیر به همه کسانی باشد که هموندی از خاندان ساسانی را به تخت پادشاهی می‌نشانده‌اند، و این شاه‌گزینان هم البته نمایندگان پایگان‌های نژاده بوده‌اند. چنان که در پاره‌ای گزارش‌ها هم در یادکرد شاه‌گزینی‌ها، فقط از «العُظَمَاء» (بزرگان فارسی میانه) یاد شده که باید اشاره به همه اشرافیت ایرانی شاه‌گزین بوده باشد، نه فقط رده ویژه بزرگان.⁹ در حقیقت گزارش‌های تاریخی گوناگون رد پای رده‌های نژاده اشرافیت ایرانی همچون

⁷ گنو ویدن گرن، *فئودالیسم در ایران باستان*، ترجمه هوشنگ صادقی (تهران: نشر قطره، 1378)، ص 173-166.

⁸ کلاوس شیپمان، *مبانی تاریخ ساسانیان*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری (تهران: نشر و پژوهش فرزانه‌روز، 1384)، ص 91-

90.

⁹ برای نمونه، طبری «العُظَمَاء» (بزرگان) را یگانه مردانی می‌داند که بعد از مرگ آرمیدخت - دختر خسرو پرویز - تاج و تخت پادشاهی را به خسرو فرزند مهرگُشنسب داده‌اند. نک: طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، الجزء الثاني، ص 1065؛

Tafazzolī, Ahmad., "Bozorgān", *Encyclopaedia Iranica*, Vol., IX, Edited by Ehsan Yarshater (New York: Routledge & Kegan Paul, 1990), p. 427.

«شهرداران»، «واسپوهران»، «وزرگان» و «آزادان» را در جنگ‌های خانگی شاهنشاهی ساسانی و هم‌پیمانی آن‌ها در پاره‌ای شاه‌گزینی‌ها و یا شاه‌کشی‌ها نشان می‌دهند.¹⁰

تبارنامه و زندگانی تنسر

به گزارش متن نامه تنسر، این نامه را دین‌مردی به نام «توسر/ تنسر»،- هیربدان هیربد دوره اردشیر بابکان- در پاسخ به گشنسپ- شاه طبرستان، پذیرنده گیلان، دیلمان، رویان و دماوند- نوشته است که با نگرانی به پاره‌ای از فعالیت‌های بنیانگذار شاهنشاهی ساسانیان می‌نگریسته و از فرمانبرداری او خودداری ورزیده بوده است.¹¹ نام این دین‌مرد زردشتی در منابع دوره اسلامی با ریخت‌های گوناگونی نوشته شده است،¹² با این همه، چون در سنگ‌نوشته شاپور اول در کعبه زردشت، نام یکی از هموندان دربار اردشیر بابکان، به گونه مهرگ توسرگان (مهرگ پسر توسر) نوشته شده،¹³ باید پذیرفت که ریخت درست این نام در دوره ساسانی، توسر بوده است.¹⁴ کهن‌ترین نوشته شناخته شده‌ای که در آن به تنسر و فعالیت‌های او اشاره شده، متن پهلوی دینکرد (نوشته شده در سده سوم هجری قمری) است، که این دین‌مرد زردشتی را هیربدان هیربد دوره پادشاهی اردشیر بابکان می‌داند و می‌گوید که

¹⁰ درباره‌ی این رده‌های اشرافیت ایرانی، نک: سنگ‌نوشته‌ی شاپور اول در حاجی آباد، متن پهلوی، بند 5-6: سعید عریان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی- پارتی) (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور / پژوهشگاه، 1382)، ص 34؛ سنگ‌نوشته نرسی در پایکولی، متن پارتی، بندهای 6، 27، 34، 38، 39؛ عریان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی- پارتی)، ص 123-126؛ کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه‌ی بهرام فره‌وشی (تهران: دانشگاه تهران، 1378)، ص 103؛ آرتور امانوئل کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی (تهران: دنیای کتاب، 1374)، ص 201-154؛ ولادیمیر گریگوریویچ لوکونین، «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیاتها و دادوستد»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ج 3 قسمت دوم، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، 1377)، ص 103-92.

¹¹ همان، نامه تنسر به گشنسپ، ص 48-49؛ برای آگاهی بیشتر درباره‌ی متن نامه‌ی تنسر به گشنسپ، و تقسیم‌بندی آن، نک: تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص 229-233.

Mary Boyce, *The Letter of Tansar* (Roma: Istituto Italiano Peril Medio, 1968), p. 1-25.

¹² نک: نامه تنسر به گشنسپ، ص 35.

¹³ سنگ‌نوشته شاپور اول در کعبه‌ی زردشت، متن پارتی، بند 24؛ عریان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی- پارتی)، ص 73.

¹⁴ درباره‌ی ریشه‌شناسی این نام، نک: نصراله زاده، نام‌تبار شناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم، ص 107-105؛

Boyce, *The Letter of Tansar*, p. 30, n. 1.

وی به اشارهٔ اردشیر بابکان متن‌های پراکندهٔ مقدّس اوستایی را گردآورده و اوستای فراموش شده را جان تازه‌ای بخشیده‌است.¹⁵ گذشته از متن دینکرد، در دیگر نوشته‌های تاریخی همچون *مُروُجُ الدَّهَبِ* و *معادن الجواهر*،¹⁶ *التنبيه و الاشراف*،¹⁷ *تجارب الأمم*،¹⁸ *تحقیق ماللهند*،¹⁹ و *فارسانامه*²⁰ آگاهی‌هایی دربارهٔ تنسر و فعالیت‌های او در پُشتیبانی و توجیه برنامه‌های سیاسی و مذهبی اردشیر بابکان دیده می‌شود، و نشان می‌دهند که تنسر از خاندانی مذهبی و خود یکی از دین‌مردان زردشتی نیرومند در سال‌های آغازین پیدایش شاهنشاهی ساسانیان بوده‌است. در متن *نامهٔ تنسر* هم خود وی می‌گوید که از پنجاه سال پیش از خیزش اردشیر بابکان، با پارسایی می‌زیسته و در نگاهداری دین کوشا بوده‌است.²¹

سرگذشت نامهٔ تنسر به گُشنسب

نامهٔ تنسر به گُشنسب، یکی از مهم‌ترین نوشته‌های مجموعهٔ ادبیات ساسانیان است که آگاهی‌های گوناگونی دربارهٔ تشکیلات شاهنشاهی ساسانیان و به ویژه گزارش ارزشمندی دربارهٔ شیوهٔ شاه‌گزینی در این دوره به دست می‌دهد. عبدالله بن مقفّع (روزبه فرزند داؤد گُشنسب)، در نیمهٔ نخست سدهٔ دوم قمری، متن پهلوی *نامهٔ تنسر* را به زبان عربی درآورد. اما، افسوس که نوشتهٔ پهلوی و همچنین ترجمهٔ عربی *نامهٔ تنسر*، در روزگاران تاریخ ایران، شاید برای همیشه، نابود شده‌اند. متن کنونی *نامهٔ تنسر*، نشان می‌دهد که ابن مقفّع به هنگام ترجمهٔ متن پهلوی *نامه* به زبان عربی، پاره‌ای مطالب تازه همچون داستانی از کلیله و دمنه را به آن افزوده و در کوشش برای زدودن رنگ و بوی زردشتی این متن، برای آن که از سوی

¹⁵ نصرالله‌زاده، *نام‌تبار شناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم*، ص 104-102؛

Boyce, *The Letter of Tansar*, pp. 5-7; Mansour Shaki, "Denkard Account of the History of the Zoroastrian Scriptures," *Archive Orientalni* 49 (1981), p. 123.

¹⁶ علی بن حسین مسعودی، *مُروُجُ الدَّهَبِ* و *معادن الجواهر*، جلد اول، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده (تهران: علمی و فرهنگی، 1382)، ص 242.

¹⁷ علی بن حسین مسعودی، *التنبيه و الاشراف*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده (تهران: علمی و فرهنگی، 1365)، ص 94-92.

¹⁸ مسکویه رازی، *تجارب الأمم*، ج 1، ص 114.

¹⁹ ابوریحان بیرونی، *تحقیق ماللهند من مقوله مقبوله فی العقل او مزدوله* (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1362)، ص 86.

²⁰ ابن بلخی، *فارسانامه ابن بلخی*، ص 170.

²¹ *نامهٔ تنسر به گُشنسب*، ص 50.

خوانندگان مسلمان پذیرفته شود، مطالبی از تورات و انجیل را هم در لابه‌لای متن نامه گنجانده‌است.²² نزدیک به پنج سده پس از مرگ ابن‌مقفع، بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار، در آغاز سده هفتم قمری، در شهر خوارزم این ترجمه عربی ابن‌مقفع را به دست آورد و بعد از ترجمه متن نامه، آن را در مقدمه تاریخ طبرستان خود جای داد.²³

به عقیده جیمز دارمستتر²⁴ نامه تنسر²⁵ از دوره پادشاهی اردشیر بابکان به جای مانده و رخدادهایی که در متن نامه به آن‌ها اشاره شده، همگی بازتاب دهنده دوره آغازین پادشاهی ساسانیان هستند. البته دارمستتر اشاره دارد که عبدالله بن مقفع به هنگام ترجمه نامه تنسر به عربی، پاره‌ای مطالب تازه همچون داستانی از کلیله و دمنه را به آن افزوده و برای آن که این متن زردشتی از سوی خوانندگان مسلمان پذیرفته شود، با آوردن مطالبی از تورات و انجیل، از رنگ و بوی زردشتی آن کاسته است.²⁶ مینوی²⁷ عقیده کریستن‌سن درباره تاریخ نوشته شدن نامه تنسر را پذیرفت و متن نامه را متعلق به دوره پادشاهی خسرو انوشیروان و بعد از کشتار مزدک و مزدکیان دانست.²⁸

به عقیده کریستن‌سن ویژگی‌هایی همچون بازتاب یافتن رواداری مذهبی خسرو انوشیروان و نه سختگیری‌های اردشیر بابکان در نامه تنسر، چگونگی تعیین ولیعهد و شاه‌گزینی، اشاره به نام ترکان و سرزمین آن‌ها، همانندی متن نامه با اندرز نامه‌های سده ششم میلادی و همچنین همانندی مقدمه این نامه با گفتار برزویه پزشک در کلیله و دمنه، پافشاری متن نامه درباره نگاه داشتن آیین‌های پادشاهی و رده‌بندی اشرافیت ایرانی و پایگاه

²² نامه تنسر به گشنسپ، ص 46-45.

²³ محمد بن حسن ابن‌اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج 1. تصحیح عباس اقبال با اهتمام محمد رضانی (تهران: کتابخانه خاور، 1320)، ص 147-157.

²⁴ (Boyce, *The Letter of Tansar*, p. 22-23): علیرضا شاپور شهبازی، «ترجمه‌ی انگلیسی نامه تنسر»، راهنمای کتاب، س 12، ش 9 و 10 (1348)، ص 568.

²⁵ نامه تنسر را پیش از همه، شرق‌شناس فرانسوی جیمز دارمستتر، با سود جستن از دو نسخه تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار که در سال‌های 1032 و 1067 قمری (1632 و 1656 م) نوشته شده بودند، در مجله آسیایی، در سال 1894 میلادی با ترجمه فرانسوی آن و یادداشت‌ها چاپ کرد.

²⁶ Boyce, *The Letter of Tansar*, p. 10-11.

²⁷ مجتبی مینوی پژوهش دارمستتر درباره نامه تنسر را با سود جستن از یک نسخه تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار که از روی نسخه‌ای متعلق به سال 978 قمری تهیه شده بود، در سال 1311 شمسی در تهران با مقدمه و یادداشت‌ها به چاپ رساند. نک: نامه تنسر، به تصحیح مجتبی مینوی (تهران: انتشارات مجلس، 1311).

²⁸ نامه تنسر به گشنسپ، ص 21-13.

آن‌ها، اشاره به وجود چهار مرزبان که پادشاهی را به میراث دارند، اشاره به خراج ستاندن پادشاهان ایران از جانشینان اسکندر تا عهد کسری (خسرو انوشیروان)، و آگاهی‌های جغرافیایی این نامه درباره گستره شاهنشاهی ساسانی و مرزهای آن، همگی نشان می‌دهند که نامه تنسر در دوره خسرو انوشیروان و پس از فروگرفتن مزدکیان، یا به سخن دیگر در میانه سال‌های 557 تا 570 م. ساخته و پرداخته شده، و آگاهانه برای باستانی جلوه دادن آیین‌ها و فرمان‌های آن، به دوره اردشیر بابکان که در نامه به عنوان بنیانگذار همه نهادها و آیین‌های شهریاری ساسانی و نماد خردمندی و فرزاندگی شناخته شده، نسبت داده شده است.²⁹

با این همه، مری بویس همداستان با دارمستتر، متن نامه تنسر را متعلق به دوره اردشیر بابکان دانسته و با دادن پاسخ‌هایی به کسانی که نامه تنسر را نوشته‌ای ساختگی و متعلق به دوره خسرو انوشیروان خوانده‌اند، نتیجه می‌گیرد که نامه تنسر در دوره پادشاهی اردشیر بابکان نوشته شده و در زمان‌های گوناگون، به ویژه در دوره پادشاهی خسرو انوشیروان و بعد از آن، تغییراتی در آن راه یافته و پاره‌ای گفتارها به آن افزوده شده است. بویس با اشاره به دستکاری‌های ابن‌مقفع در ترجمه متن نامه از فارسی میانه به عربی، و افزوده‌های ابن‌اسفندیار در ترجمه آن از عربی به فارسی، می‌گوید که اگر این افزوده‌ها و شاخ و برگ‌های ساختگی از متن نامه دور ریخته شوند، متنی به دست خواهد آمد که باید در نیمه نخست سده سوم میلادی نوشته شده باشد. همچنین بویس همانندی‌های نامه تنسر با عهد اردشیر را در پیوند با این واقعیت دیده است که این دو متن، متعلق به دوره اردشیر بابکان بوده‌اند و در زمان‌های بعد، به ویژه در دوره خسرو انوشیروان و بعد از آن، دچار کاستی‌ها و افزودگی‌هایی شده‌اند.³⁰

شاه‌گزینی در نامه تنسر به گشنسپ

گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که در دوره نیرومندی دستگاه پادشاهی ساسانی، پادشاهانی همچون اردشیر بابکان (224 تا 241 م)، شاپور اول (241 تا 272 م)، شاپور دوم (309 تا 379 م) و خسرو انوشیروان (531 تا 579 م)، پیش از مرگ خود شاهزاده‌ای را به

²⁹. کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص 105-102؛ کریستن‌سن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1374)، ص 165-168.

³⁰. Boyce, *The Letter of Tansar*, p. 15-22.

همچنین برای آگاهی از چکیده استدلال‌های بویس، نک: شاپور شهبازی، «ترجمه انگلیسی نامه تنسر»، ص 572-576؛ تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص 233.

عنوان ولیعهد تعیین می‌کرده‌اند، و در دوره ناتوانی و ضعف خاندان ساسانی، از مرگ شاپور دوم تا آغاز فرمانروایی قباد اول (484 تا 531 م) و یا دوره بعد از مرگ خسرو پرویز (591 تا 628 م)، اشرافیت نژاده ایرانی و یا همان شهرداران، واسپوهران، و بزرگان در گردهمایی خود، به خواست خویش هموندی از تخته‌ی ساسانی را به تخت شهریاری می‌نشانده‌اند. با این همه، در نامه تنسر به گشنسپ، و البته در نوشته دیگری متعلق به مجموعه ادبیات ساسانی یعنی عهد اردشیر، فرآیند شاه‌گزینی ساسانی به شیوه‌ای دیگرگونه و ناهمخوان با گزارش‌های تاریخی دیگر بازتاب یافته است، و موبدان موبد، دبیران مهشت و سپاهید سپهبدان، یعنی نمایندگان سه رده دین‌مردان زردشتی، دبیران و جنگاوران، شاه‌گزینان همیشگی دوره ساسانی خوانده شده‌اند.

به گزارش نامه تنسر، یک پرسش گشنسپ - پادشاه طبرستان، پذیرش‌وارگر، گیلان، دیلمان، رویان و دماوند - از تنسر - هیربدان هیربد اردشیر بابکان - این بوده‌است که «شاهنشاه را مانع چه آمد از آن که ولیعهدی بعد خویش معین نمی‌کند، و نام نمی‌نهد؟» تنسر پاسخ می‌دهد که شاهنشاه از آسیب و آفت گزینش ولیعهد اندیشناک بوده، چه با گزینش ولیعهد، هم شاهنشاه ولیعهد را پادشاه آینده و چشم به راه مرگ خویش خواهد دید و این مهربانی و دوستی پدران را از دل شاهنشاه می‌زداید و هم ولیعهد کینه همه کسانی را که در دوره ولیعهدی به او نزدیک نباشند، به دل خواهد گرفت. گذشته از این، اگر شاهنشاه ولیعهدی برای خود گزیند، شاید «دشمنان» به فتنه‌گری برخیزند و آسیبی رسانند. دیگر این که، ولیعهد گرفتار خویش‌بینی شده و زود به دیگران خشم خواهد گرفت، و این خود، آن‌ها را به کین‌خواهی و از پای درآوردن ولیعهد خواهد کشانید و در مرگ ولیعهد دیگران هم نیست و نابود شوند.³¹ با این همه، تنسر می‌گوید که شاهنشاه «این معنی سنت نکرد که بعد او کسی ولیعهد نکند و ختم نفرمود الا آنست آگاهی داد از آن که چنین باید و گفت منع نمی‌کنیم که بر رأی ما ختم کنند که ما بر علم غیب واقف نیستیم... تواند بود که روزگاری آید متفاوت رأی ما و صلاح رویی دیگر دارد.»³² تنسر در پاسخ به این سخن گشنسپ که گفته بود شاهنشاه باید در هم‌اندیشی با «أمنًا و نُصْحًا و أربابِ دَکَا» ولیعهدی برای خود گزیند، می‌گوید

³¹. نامه تنسر به گشنسپ، ص 87.

³². همان، ص 87.

که شاهنشاه اردشیر بابکان، خردمندانه دیده‌است در این باره با هیچ کسی به هم‌اندیشی پردازد و ولیعهد را به سخن و اشاره نگزیند، بلکه:

سه نسخه بنویسد به خط خویش، هر یک به امینی و معتمدی سپارد، یکی به رئیس موبدان (موبدان موبد)، و دیگری به مهتر دبیران (دبیران مهشت / ایران دبیران)، و سوم به اصفهید اصفهیدان (سپهید سپهیدان)، تا چون جهان از شهنشاه بماند، موبد موبدان را حاضر کنند، و این دو کس دیگر جمع شوند و رأی زنند و مهر نبشته‌ها برگیرند تا این سه کس را به کدام فرزند رأی قرار گیرد، اگر رأی موبد موافق رأی سه گانه باشد خلیق را خبر دهند، و اگر موبد مخالفت کند هیچ آشکارا نکنند، نه از نبشته‌ها، و نه از رأی و قول موبد بشنوند، تا موبد تنها با هرابده و دینداران و زهاد خلوت سازد و به طاعت و زمزم نشیند، و از پس ایشان اهل صلاح و عفت به امین و تضرع و خضوع و ابتهاج دست بردارند، چون نماز شام از این فارغ شوند، آن چه خدای تعالی ملکه در دل موبد افگند، بر آن اعتماد کنند، و در آن شب به بارگاه تاج و سریر فرو نهند، و اصناف اصحاب مراتب به مقام خویش فرو ایستند، موبد با هرابده و اکابر و ارکان و اجله دولت به مجلس پادشاه‌زادگان شود، و جمله صف زنند پیش، [و گویند مشورت خویش پیش خدای بزرگ برداشتیم ما را] رشاد الهام فرمود و بر خیر مطلع گردانید. موبد بانگ بلند بردارد و بگوید که ملایکه به ملکی فلان بن فلان راضی شدند، شما خلیق نیز اقرار دهید، و بشارت باد شما را، آن پادشاه‌زاده را بردارند، و بر تخت نشانند، و تاج بر سر او نهند، و دست او گیرند، و گویند قبول کردی از خدای بزرگ عز اسمه، بر دین زردشت که شهنشاه گشتاسپ بن لهراسف تقویت کرد، و اردشیر بن بابک احیا فرمود. پادشاه قبول کند بر این عهد و گوید ان شاء الله بر صلاح رعیت موفق باشم. خدم و خرس با او بمانند، و دیگر انبوه و گروه با سر کار و معیشت خود شوند.³³

این شیوه شاه‌گزینی گزارش شده در نامه تنسر، در چه دوره‌ای از تاریخ ساسانی وجود داشته‌است؟ کریستن‌سن گزارش نامه تنسر را درباره شیوه شاه‌گزینی، گزارشی تاریخی انگاشته و نمایندگان دینیاران، جنگیان و دبیران را شاه‌گزینان دوره ناتوانی دستگاه پادشاهی ساسانی خوانده‌است. او که نامه تنسر را نوشته‌ای ساخته و پرداخته دوره پادشاهی خسرو انوشیروان شناخته، ناسازگاری پیوند اردشیر بابکان و این شیوه شاه‌گزینی را نشان داده‌است. به عقیده کریستن‌سن، هم به وجود آوردن چنین آیینی شایسته اردشیر بابکان نبوده است، و

³³. نامه تنسر به گشنسپ، ص 87-89.

هم به گزارش تاریخ طبری که خدای نامه ساسانی یکی از منابع او برای نوشتن تاریخ ساسانیان بوده‌است، اردشیر بابکان و همچنین فرزندش شاپور اول و بعدها شاپور دوم، پیش از مرگ خود، ولیعهد خویش را تعیین کرده و به همگان شناسانده بودند. با این همه، از مرگ اردشیر دوم تا شهریار قباد اول (488 تا 531 م)، این بزرگان و اشراف بودند که خود شاهزاده‌ای از هموندان خاندان شاهی را به تخت پادشاهی می‌نشانده‌اند. در نتیجه، به عقیده کریستن‌سن، گزارش نامه تنسر درباره این شیوه شاه‌گزینی، بازتاب این دوره از تاریخ شاهنشاهی ساسانی است. همچنین به عقیده کریستن‌سن، اشاره تنسر به این گفته اردشیر بابکان که وی «سنت نکرد که بعد او کسی ولیعهد نکند» و این سنت همیشگی نیست و «تواند بود که روزگاری آید متفاوت رأی ما و صلاح رویی دیگر دارد»، خود گواه آن است که نامه تنسر در زمانی نوشته شده که دیگر ولیعهد پادشاه را به این گونه تعیین نمی‌کرده‌اند، و فقط یاد آن در دل‌ها زنده بوده‌است. در نتیجه، نامه تنسر در روزگاری نوشته شده که پادشاهان ساسانی دوباره توانسته‌اند، ولیعهد خود را در زندگانی خویش تعیین کنند و این دوره، در تاریخ شاهنشاهی ساسانی دوره پادشاهی قباد اول و هرمزد چهارم (579 تا 590 م) بوده‌است.³⁴

گنو ویدن‌گرن با گردآوری گزارش‌های گوناگون درباره چند نمونه از شاه‌گزینی‌ها در دوره ساسانیان، و گردهم‌آیی نمایندگانی از رده‌های گوناگون مردم برای گزینش جانشین شاهنشاه، از دو انجمن «نژادگان» و «مردم دون‌پایه» و یک انجمن گزینشی از «نمایندگان همه‌ی مردم ایران، از نژادگان و نانوژادگان» که در دوره‌هایی از تاریخ ساسانی بعد از مرگ پادشاه، جانشین او را تعیین و به تخت نشانده‌اند، سخن گفته‌است. ویدن‌گرن با اشاره به این که در گزارش شاه‌گزینی نامه تنسر، از سه پایگان کهن «نژادگان»، «جنگاوران» و «دبیران و مردم کارورز» (واستریوشان و هُوتُخشان)، فقط دو پایگان نژادگان و جنگاوران آمده‌اند، عقیده دارد که این گزارش، شیوه گزینش شاپور دوم (309 تا 379 م) و بهرام پنجم (420 تا 438 م) به تخت پادشاهی را بازتاب نمی‌دهد، چرا که در گزینش آن‌ها به پادشاهی، نشانه‌های مردم دون‌پایه هم دیده می‌شود. با این همه، از دوره پادشاهی بهرام گور به بعد، دیگر در گزارش‌های تاریخی هیچ اشاره‌ای به نقش مردم دون‌پایه در شاه‌گزینی‌ها به چشم نمی‌آید و

³⁴. کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص 105-102؛ کریستن‌سن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ص 166-167.

در نتیجه نادیده گرفتن آن‌ها در فرآیند شاه‌گزینی، می‌تواند بازتاب شاه‌گزینی‌های دو سده پایانی شاهنشاهی ساسانی بوده باشد.³⁵ او شگفت‌زده از این که کریستن‌سن، گزارش شاه‌گزینی نامه تنسر را همچون یک گزارش تاریخی واقعی پذیرفته است، می‌گوید که نامه تنسر این پندار ساختگی را پدید می‌آورد که شاه‌گزینی بایستی به خواست و اشاره موبدان موبد بوده باشد، که در این نوشته همچون یک چهره نیرومند سیاسی نشان داده شده و اگر آن گونه که خود کریستن‌سن به روشنی نشان داده است، شاه‌گزینی یاد شده در نامه تنسر بازتاب دوره پادشاهی اردشیر بابکان نبوده باشد، باز هم در پذیرش آن به عنوان یک گزارش تاریخی دشواری‌هایی پدید خواهد آمد. نخست آن که، چگونه دستگاه دینی زردشتی در دوره پادشاهی خسرو انوشیروان توانسته است خود را چنان نیرومند گرداند که نژادگان (بزرگان و اشراف) قدرتمند شاه‌گزین گذشته را واپس زند؟ دو دیگر آن که، در نوشته‌های گوناگون ایرانی و انیرانی، نشانه چندان از نیرومندی سیاسی فزاینده موبدان و هیربدان در سده ششم میلادی دیده نمی‌شود. در این دوره از تاریخ شاهنشاهی ساسانی، پیگرد و آزار مسیحیان و یهودیان و دیگر گروه‌های دینی نازردشتی که در پیوند تنگاتنگی با نیرومندی دستگاه دینی بود، به گونه‌ای چشمگیر کاهش یافته است. سه دیگر آن که، در گزارش‌های گوناگون درباره شاه‌گزینی‌ها در سده‌های ششم و هفتم میلادی، تنها در گزارش پروکوپوس درباره مرگ قباد اول گفته شده است که موبدان موبد ماهبود،³⁶ وصیت‌نامه قباد را درباره ولیعهدی شاهزاده خسرو، نوشته و بعد از مرگ قباد، وصیت‌نامه او را در انجمن بزرگان شاهنشاهی خوانده است. با این همه، گزارش نامه تنسر می‌گوید که موبدان موبد بایستی در این شاه‌گزینی‌ها، دارای توانایی‌های بیش‌تری بوده باشد و با این ویژگی نباید در گزارش‌های تاریخی گوناگون این گونه نادیده گرفته شده باشد.³⁷ ویدن‌گرن گزارش نامه تنسر را نه یک گزارش تاریخی واقعی، بلکه یک «نوشته تبلیغی زردشتی» خوانده است که به گونه‌ای دگرگون گشته فراروی ماست و «مهر جهان بینی اسلامی» به آن زده شده است. البته او عقیده دارد که این دگرگونی فقط در ساختار زبانی نامه بوده نه در ساختار بنیادی و محتوای نامه، و متن کنونی نامه تنسر باید با نوشته‌ی پهلوی گم شده آن نزدیک باشد.³⁸ ویدن‌گرن این عقیده کریستن‌سن را که

³⁵ . ویدن‌گرن، فتودالیسم در ایران باستان، ص 178.

³⁶ . باید یادآور شد که ویدن‌گرن خود، ماهبود را «موبد» انگاشته و پروکوپوس اشاره‌ای به پایگاه «موبدی» او ندارد.

³⁷ . ویدن‌گرن، ص 180-178.

³⁸ . همان، ص 180.

نامه تنسر بازتاب شاه‌گزینی ساسانی، از مرگ اردشیر دوم تا پادشاهی قباد اول بوده‌است، نپذیرفته و می‌گوید هیچ گزارشی گواه این نیست که در انجمن‌های شاه‌گزینی پیش از پادشاهی قباد اول، موبدان موبد نیرومندتر از دوره بعد از پادشاهی او بوده باشند.³⁹ ویدن‌گرن در نتیجه‌گیری از گفته‌های خود، با اشاره به این که پژوهش‌های راه‌گشاینده ویکاندر، به روشنی نشان داده‌اند که پایگاه موبدان موبد پیش از دوره پادشاهی بهرام پنجم در دستگاه دینی زردشتی ناشناخته بوده و پیدایی پایگاه موبدان موبد در آغاز سده پنجم میلادی بوده‌است،⁴⁰ می‌گوید که گزارش نامه تنسر درباره فرآیند شاه‌گزینی، ساخته و پرداخته موبدانی بوده که آگاهانه از پایگاه نژادگان و جنگاوران فروکاسته‌اند و در نتیجه، این گزارش نه نشان دهنده شیوه واقعی گزینش ولیعهد در دستگاه شاهنشاهی ساسانی، بلکه، بازتاب دیدگاه موبدان درباره رده‌بندی آرمانی جامعه ساسانی است.⁴¹ همچنین، این را هم باید به گفته‌های ویدن‌گرن افزود که اگر همدستان با دارمستتر و بویس هسته آغازین نامه تنسر را متعلق به دوره اردشیر بابکان بدانیم، و گزارش شاه‌گزینی موجود در این نامه را از گفتارهای افزوده شده سده ششم میلادی به هسته آغازین این نامه به شمار آوریم، هنوز هم در پذیرش آن به عنوان یک گزارش واقعی تاریخی دشواری‌هایی وجود خواهد داشت.

در گزارش‌های تاریخی عربی و فارسی درباره شاه‌گزینی ساسانی، از موبدان موبد تنها سایه بسیار کم‌رنگی دیده می‌شود که با آن اندازه نیرومندی موبدان موبد در گزارش نامه تنسر همخوانی ندارد. فردوسی در گزارش چگونگی گزینش شاهزاده هرمزد چهارم فرزند خسرو انوشیروان به ولیعهدی، فقط به هم‌اندیشی خسرو انوشیروان با بزرگان شاهنشاهی و در آن میان موبد/ موبدان موبد و سپردن «عهد» به او اشاره دارد،⁴² و نه مثلاً به نقش تعیین‌کننده موبد/ موبدان موبد در گزینش ولیعهد. در گزارش‌های تاریخی عربی و فارسی که درباره جنگ خانگی بعد از مرگ یزدگرد اول، و چگونگی به تخت نشستن فرزند او شاهزاده بهرام گور وجود دارد، در اشاره به آن‌هایی که با نادیده گرفتن حق قانونی شاهزاده بهرام، شاهزاده‌ای

³⁹ ویدن‌گرن، ص 180.

⁴⁰ درباره این موضوع، نک: ژاک دوشن‌گیمین، «دین زرتشت»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ج 3- قسمت دوم، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، 1377)، ص 319؛ ریچارد نلسون فرای، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1383)، ص 501-500.

⁴¹ ویدن‌گرن، فتودالیسم در ایران باستان، ص 183-181.

⁴² ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، ج 6، تصحیح ژول مول (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1374)، ص 1940-1933.

دیگر از هموندان خاندان ساسانی را به تخت نشانده بودند، از ترکیب‌هایی همچون «العظماء و أهل البیوتات» و مانند آن که قبلاً گذشت، استفاده شده‌است.⁴³ در نتیجه در این منابع، اشاره‌ای به موبدان موبد و نقش تعیین کننده‌ی او در این شاه‌گزینی، آن گونه که در نامهٔ تنسر آمده‌است، دیده نمی‌شود. البته بلعمی همراه با واژگانی همچون «مردمان»، «عجم»، و «مردمان عجم»، از «پیران عجم و موبدان و علما و حکما» و «موبدان و دستوران و کارداران» هم برای اشاره به هویت شاه‌گزینیان استفاده کرده‌است.⁴⁴ فردوسی هم از گردهمایی کسانی چون «ردان»، «موبدان»، و «پهلوانان ایران»، برای گزینش جانشین یزدگرد اول سخن گفته‌است.⁴⁵ پیداست که چنین اشاره‌هایی به نقش موبدان موبد در شاه‌گزینی‌ها، هرگز نشانهٔ آن نیست که بعد از مرگ شاهنشاه ساسانی، موبدان موبد و دیگر دین‌مردان زردشتی، جانشین پادشاه را به خواست خود تعیین کرده باشند.

اکنون باید پرسید که آیا می‌توان به سادگی گزارش شاه‌گزینی نامهٔ تنسر را نادیده انگاشت؟ آگاهییم که گزارش شاه‌گزینی نامهٔ تنسر با اندک کاستی‌ها و افزودگی‌هایی در پاره‌ای منابع تاریخی دیگر هم بازتاب یافته‌است. در عهد اردشیر، که نوشته‌ای ترجمه شده از زبان فارسی میانه به عربی است،⁴⁶ گزارشی ارزشمند دربارهٔ شیوهٔ ولیعهدگزینی در دورهٔ ساسانی دیده می‌شود که همخوانی زیادی با گزارش نامه‌ی تنسر دارد. در این نوشته، گفته شده که آشکار شدن نام ولیعهد پادشاه یکی از آفت‌های دستگاه شهریاری خواهد بود، چرا که این خود ستیزه‌گری و کشمکش آشکارا و نهانی پادشاه و ولیعهد او را به دنبال خواهد آورد. شاهنشاه هیچ گاه خشنود نیست که ولیعهد زودتر به آرزوی خود در گرفتن تاج و تخت شهریاری دست یابد و ولیعهد هم، خشنود نیست که شاهنشاه دیر زندگانی باشد و چون شادی آن‌ها با نبود دیگری گره خورده، هر کدام از آن‌ها خواهان فرو افکندن شکوه و بزرگی آن دیگری خواهند شد و در نتیجه آن‌ها در خوردن و آشامیدن اندیشناک‌اند که مبدا دیگری به او زهر خوراند. آن‌گاه، اگر شاهنشاه و ولیعهد گرفتار نیرنگ

⁴³. نک: زیر نویس شماره 6 مقاله حاضر.

⁴⁴. بلعمی، ص 454-648.

⁴⁵. فردوسی، ج 5، ص 1584-1582.

⁴⁶. تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص 215-218؛ نسخه‌ای از متن عهد اردشیر در تجارب الأمم ابن مسکویه آمده است. نک: مسکویه الرازی، تجارب الأمم، الجزء الأول، ص 69-56؛ و در ترجمه‌ی فارسی؛ مسکویه رازی، تجارب الأمم، ج 1، ص 129-114؛ احسان عباس، پژوهندهٔ عرب، با استفاده از چند متن عربی بازمانده‌ی عهد اردشیر، این نوشته را انتشار داده‌است: عهد اردشیر، پژوهندهٔ عربی احسان عباس، برگرداننده به فارسی محمد علی امام شوشتری (تهران: انجمن آثار ملی، 1348).

فتنه‌گران شوند، هر کدام برای خویش دوستان و هم‌پیمان‌هایی به دست خواهند آورد و در فروگرفتن و نابودی آن دیگری و هم‌پیمان‌های او خواهند کوشید. تا این که کشمکش و ستیزه‌گری به جنگ خانگی و نابودی شاهنشاه و یا ولیعهد کشیده خواهد شد. اگر در آینده، ولیعهد به تخت پادشاهی نشیند، همه کسانی را که در دوره ولیعهدی، هواخواه او نبوده‌اند، فرو خواهد گرفت و هواداران دوره ولیعهدی خود را پایگاه خواهد داد. گذشته از این، ولیعهد پیش از شهریاری گرفتار مستی نیروی ولیعهدی می‌شود و چون به تخت پادشاهی نشیند، این مستی با مستی پادشاهی به هم آمیخته می‌گردد و به کُری و کُوری او خواهد افزود!⁴⁷ از این رو، اردشیر بابکان به همه‌ی پادشاهان ایرانی آینده، پند و اندرز می‌دهد که شاهنشاه باید نخست برای خداوند، سپس برای مردم و آن‌گاه برای خود، ولیعهدی گزیند و نام او را در چهار نامه بنگارد و همه را با مهر خود نشانه زده و پیش چهار تن از «خیار اهل المملکه» (برگزیدگان شاهنشاهی) گذارد. از آن‌گاه شاهنشاه نباید، نهان یا آشکارا، در گفتار و کردار، به گونه‌ای باشد که گمان‌ها در باره جانشین آینده تاج و تخت انگیزنده و ولیعهد او شناخته شود. شاهنشاه باید این مایه پرده‌پوشی را، حتی در نگرستن به ولیعهد خود هم سخت بپاید! بعد از مرگ شاهنشاه، آن چهار تن، باید گردهم آمده و نامه‌ها را با نامه‌ای که پیش شاهنشاه (شاید در گنجینه شاهی) بوده است،⁴⁸ بگشایند و نام آن شاهزاده که در همه نامه‌ها ولیعهد خوانده شده، آشکارا بگویند و به تخت پادشاهی نشانند.⁴⁹

همچنین به گزارش یک نوشته چینی به نام کتاب وی-شو (Wei-shu) که در حدود 572 میلادی (در سال‌های پایانی دوره خسرو انوشیروان) نوشته شده است، پادشاه ایران چندی بعد از گرفتن تاج و تخت شهریاری، یکی از پسران خود را به ولیعهدی می‌گزیند و بدون آن که دیگر فرزندان او، و یا هیچ یک از کارگزاران شاهنشاهی از نام آن شاهزاده آگاه باشند، در نامه‌ای نام او را نوشته، آن را با مهر خود نشانه زده و در گنجینه‌ی شاهی نگاه می‌دارد. بعد از مرگ پادشاه، در گردهم‌آیی بزرگان و شاهزادگان، آن نامه را آورده و شاهزاده‌ای که نام او در نوشته آمده، به تخت پادشاهی می‌نشیند.⁵⁰

⁴⁷. مسکویه رازی، تجارب الأمم، ج 1، ص 82-85.

⁴⁸. در متن نامه تنسر و در نسخه عهد اردشیر، پژوهش احسان عباس به این نامه‌ی پنجم که پیش شاهنشاه (شاید در گنج

شاهی) نگاهداری می‌شده، اشاره‌ای نیست.

⁴⁹. مسکویه رازی، تجارب الأمم، الجزء الأول، ص 63.

⁵⁰. روزبه زرین کوب، «ولیعهد و مسئله جانشینی در عصر ساسانی»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، س 14، ش 2 (بهار و تابستان 1379)، ص 12.

شاه‌گزینی بازتاب یافته در نامهٔ تنسر، تا اندازهٔ زیادی گنگ و ابهام‌آلود است. اشارهٔ تنسر به این که موبدان موبد، دبیران مهشت و سپهبد سپهبدان باید گردهم آیند و نامه‌ها را بگشایند تا در هم‌اندیشی خود یکی از فرزندان شاهنشاه درگذشته را به پادشاهی گزینند، این گمان را پدید می‌آورد که شاهنشاه در این نامه‌ها هیچ کدام از فرزندان خویش را ولیعهد نخوانده و فقط دیدگاه خود را دربارهٔ ویژگی‌هایی که جانشین آیندهٔ او باید داشته باشد، یادآور شده بوده‌است، چه اگر شاهنشاه آشکارا نام یکی از فرزندان خود را به عنوان جانشین آیندهٔ خود نوشته باشد، آنگاه گردهم آمدن موبدان موبد، دبیران مهشت و سپهبد سپهبدان و گشادن نامه‌ها و نوشتن نامه‌ها به دست شاهنشاه، برنامه‌ای نمایشی و بیهوده خواهد بود. گذشته از این، اگر این نامه‌ها تنها ویژگی‌های یک ولیعهد را در خود گنجانیده باشند، این همه کوشش در پنهان نگاه داشتن نامه‌ها شگفت‌انگیز خواهد بود. آیا شاهنشاه پیش از مرگ در نامه‌های سه گانه، نام چند شاهزاده را که به گمان او شایستهٔ پادشاهی بوده‌اند، نوشته و گزینش نهایی جانشین خود را به گردهم آمدن این سه تن واگذارده بود؟ این گمان هم با اشاره‌های فراوان گزارش‌های تاریخی ایرانی و عربی به گردهمایی نمایندگان از همهٔ بزرگان شاهنشاهی برای گزینش جانشین شاهنشاه، سست و ناپذیرفتنی می‌گردد. در گزارش عهد اردشیر اندکی از ابهام شاه‌گزینی گزارش شده در نامهٔ تنسر، کاسته شده‌است. در این اندرزنامه، آشکارا گفته شده که شاهنشاه باید نام ولیعهد خود را در چهار نامه نوشته و به چهار تن از برگزیدگان شاهنشاهی دهد و نامهٔ دیگری هم، که در گزارش نامهٔ تنسر به آن اشاره‌ای نیست، پیش خود پادشاه (گویا در گنجینهٔ شاهی) باشد. بعد از مرگ پادشاه، باید آن چهار نامه، و نامهٔ گنجینهٔ شاهی را با هم می‌گشادند و شاهزاده‌ای که نام او در همهٔ نامه‌ها به چشم می‌آمد، پادشاه خوانده می‌شد. پیداست که نامهٔ نگهداری شده در گنجینهٔ شاهی، راه همه گونه نیرنگ و دسیسه‌چینی این چهار تن را فرو بسته و اگر آن چهار نامه با نامهٔ پادشاه ناهمخوان بودند، خود نشانهٔ آن بود که در آن‌ها دگرگونی راه یافته بود. به سخن دیگر، در گزارش عهد اردشیر، اشاره‌ای به نیرومندی موبدان موبد در نادیده گرفتن رأی دبیران مهشت و سپهبد سپهبدان و کشانیدن گزینش شاهنشاه تازه به درون انجمنی از دین مردان زردستی نیست و این نامهٔ پنجم بود که نشان می‌داد، شاهنشاه چه کسی را ولیعهد خود خوانده‌است و دیگر نامه‌ها تنها رونوشت‌هایی از این نامه بودند. گویا کارکرد ویژه‌ی این شیوه این بود که بعد از مرگ شاهنشاه، آن چهار تن که شاید موبدان موبد، دبیران مهشت و سپهبد سپهبدان و وزرگ

فرمذار بوده باشند، و نامه‌ی پادشاه را در دست داشته‌اند، با گشادن نامه‌ها، خواه ناخواه ولیعهد شاهنشاه را به عنوان جانشین قانونی او می‌پذیرفته‌اند و به تخت‌نشینی شاهنشاه تازه بدون آشوب و جنگ خانگی آغاز می‌شده است.

این حقیقت که تاریخ‌نویسان بزرگ ایرانی و عرب همچون طبری، یعقوبی، ثعالبی و دیگران که گه‌گاه با شاخ و برگ‌های فراوان، رخداد‌های در پیوند با تاریخ ساسانیان را گزارش داده‌اند، با این شیوه شاه‌گزینی در دوره ساسانی بیگانه‌اند و هیچ‌گونه اشاره‌ای به این فرآیند که در نامه تنسر آمده است ندارند، دو گمان پیش خواهد آورد که شاید پاسخی پذیرفتنی‌تر به ناسازگاری گزارش‌های نامه تنسر و عهد اردشیر با دیگر گزارش‌های تاریخی ایرانی و عربی باشند. نخست این که، شیوه شاه‌گزینی در نامه تنسر و عهد اردشیر، فقط گزارش شاخ و برگ یافته و داستان گونه فرآیندی است که دو نمونه آن، یعنی چگونگی به ولیعهدی تعیین شدن شاهزاده خسرو فرزند قباد اول، و بعد شاهزاده هرمزد فرزند خسرو انوشیروان، در نوشته‌هایی همچون نه‌ایه الأرب⁵¹ و شاهنامه فردوسی اندکی گسترده‌تر از دیگر گزارش‌ها بازتاب یافته‌است. گزارش کوتاه ولیعهد‌گزینی در کتاب چینی وی - شو هم بیشتر از آن که شیوه شاه‌گزینی در نامه تنسر و عهد اردشیر همانند باشد، با گزارش‌های نه‌ایه الأرب و شاهنامه هماهنگی دارد.

به گزارش نه‌ایه الأرب، شاهزاده خسرو فرزند قباد اول، در مردانگی، دانش و ویژگی‌های زینده شاهان ایرانی از همه برادران خود که نه تن بوده‌اند، گرانمایه‌تر بوده و قباد از سه تن از نزدیکان خسرو درباره زشتی‌ها و زیبایی‌های او پرسیده بود، و همه آن‌ها یگانه زشتی شاهزاده را «بدگمانی درباره مردم» گفته بودند و شاهزاده پیش پدر به گردن گرفته بود که بدگمانی را از دل بزداید. آنگاه قباد نزدیک به مرگ خود، برای شاهزاده خسرو «عهد» نوشته بود و به قاضی القضاة (موبدان موبد) داده و گفته بود هنگامی که «از اولاد من شخصی متولی امر سلطنت گردد، این عهدنامه به حضور جمع بر او خوانی.» در آغاز این «عهد نامه» نوشته شده بود: «هذا ما عَهَدَ عَلِيه قِبَادُ بنِ فَيروزِ بنِ اَبنه كَسْرِي، در حالتی که وی را به سلطنت اصطفا

⁵¹. کتاب نه‌ایه الأرب فی اخبار الفرس و العرب، گویا در نیمه نخست سده‌ی پنجم هجری، به دست نویسنده‌ای گمنام نوشته شده و در سال 789 هجری با نام «تجارب الأمم فی أخبار ملوک العرب و العجم» به فارسی ترجمه شده‌است و آگاهی - هایی درباره تاریخ پادشاهان ساسانی به دست می‌دهد. نک: ابوالفضل خطیبی، «نگاهی به کتاب نه‌ایه الأرب فی اخبار الفرس و العرب»، نامه فرهنگستان، س 2، شماره 4 (زمستان 1375)، ص 149-142 و 178؛ تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، به کوشش رضا انزایی نژاد و یحیی کلانتری (مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، 1373)، پیشگفتار، ص 18-11.

کرد و از برای امور مملکت اختیار فرمود.» این گزارش می‌گوید که بعد از مرگ قباد، موبدان موبد و وزیر «ارباب مناصب و اصحاب مراتب و جمهور خلائق» را گردهم آوردند و آن «عهدنامه» را برای خسرو خواندند و او پادشاه شد.⁵² در این گزارش کوتاه، این ناهمخوانی وجود دارد که اگر قباد، فرزندش خسرو را به عنوان ولیعهد تعیین کرده و عهدنامه را به نام او نوشته بود، چرا قباد به موبد موبدان می‌گوید هنگامی که یکی از فرزندان او پادشاه شد، این «عهدنامه» را پیش همگان بخواند؟ و اگر این «عهدنامه» فقط اندرزهای قباد به جانشین آینده‌اش دربارهٔ آیین شهریاری بوده، چرا در آن گفته شده که قباد، شاهزاده خسرو را به عنوان جانشین خود تعیین کرده‌است؟

گزارش پروکوپئوس دربارهٔ چگونگی تعیین شدن شاهزاده خسرو به ولیعهدی پدرش قباد اول، تا اندازه‌ای ابهام گزارش نه‌بایه/الأرب را می‌زداید. به گفتهٔ پروکوپئوس، قباد در پایان پادشاهی‌اش، در گرماگرم نبرد با امپراتور روم - یوستینیانوس (518 تا 527 م) - سخت بیمار شد و نگران از این که مبادا ایرانیان بعد از مرگ او با پادشاه شدن شاهزاده خسرو به ستیزه و کشمکش خیزند، به هم‌اندیشی با ماهبوذ یکی از نزدیک‌ترین دوستان خود پرداخت. ماهبوذ از قباد خواست که در وصیت‌نامه‌ی خسرو را به عنوان جانشین خود تعیین کند و مطمئن باشد که همهٔ ایرانیان به وصیت‌نامهٔ او پایبند خواهند بود. وصیت‌نامهٔ قباد به دست خود ماهبوذ نوشته شد و چون شاهنشاه درگذشت، با پایان گرفتن آیین‌های سوگواری، کاووس - بزرگ‌ترین پسر او - به پشتوانهٔ آیین شهریاری ایرانیان که بزرگترین پسر پادشاه را جانشین قانونی او می‌دانست، برای گرفتن تاج و تخت پادشاهی آماده شد. با این همه، ماهبوذ گفت که فقط آن شاهزاده‌ای به تخت پادشاهی خواهد نشست که همهٔ بزرگان شاهنشاهی در گزینش وی همدستان باشند. کاووس با این پنداشت که بزرگان همگی وی را به جانشینی قباد تعیین خواهند کرد، انجمنی از بزرگان گردهم آورد. هنگامی که ماهبوذ در این انجمن وصیت‌نامهٔ قباد را خواند، بزرگان ایران به پاس نیکی‌های قباد، کاووس را نادیده گرفتند و شاهزاده خسرو را به تخت پادشاهی نشانندند.⁵³

⁵². تجاربُ الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ص 322.

⁵³. پروکوپئوس، جنگ‌های ایران و روم، ترجمهٔ محمد سعیدی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1382)، ص 102.

Procopios of Caesarea, *History of the Wars*, I, With an English Translation by H. B. Dewing (London and Cambridge: Loebclassics Library, 1954), p. 17-22.

با پیش چشم داشتن این گزارش پروکوپوس، شاید بتوان گمان بُرد که گزارش نه‌هایه/الْأرب می‌گوید که قباد پیش از مرگ، پنهانی و پیش «موبدان موبد» در نامه‌ای شاهزاده خسرو را به عنوان جانشین خود تعیین کرده و این نامه (عهد) را با مُهر خود به دست «موبدان موبد» داده بود تا بعد از مرگش، شاهزاده خسرو را به تخت پادشاهی نشانند. پیداست که در این گزینش، نه موبدان موبد و نه دیگر بزرگان شاهنشاهی نباید شاهزاده تعیین شده از سوی شاهنشاه را نادیده می‌گرفتند. فردوسی هم در گزارشی همانند با گزارش پروکوپوس و نه‌هایه/الْأرب می‌گوید که قباد اول، پیش از مرگ در نامه‌ای که آن را مُهر زده و به موبد داده بود، شاهزاده خسرو را به ولیعهدی خود تعیین کرده بود. بعد از مرگ قباد و پایان گرفتن آیین‌های سوگواری، موبد نامه قباد را در «انجمن» بزرگان و موبدان ایران گشوده و ولیعهد را به تخت شاهی نشانده بودند.⁵⁴ گزارش فردوسی بیشترین همانندی را با گفته‌های پروکوپوس دارد و این گمان را به وجود می‌آورد که شاید مبدس (ماه‌بوذ) - نماینده قباد اول در گفتگو با نمایندگان یوستینین برای فرزند خواندگی خسرو - یک موبد بوده و پروکوپوس به اشتباه پایگاه موبدی را نام او پنداشته‌است. آیا آوای نام موبد در گوش رومی‌ها، مبدس (Mebodes) بوده است؟ در منابع دیگری هم گفته شده که قباد اول پیش از مرگ خود، فرزندش خسرو را به ولیعهدی برگزیده و برای او «عهد» نوشته است.⁵⁵

همچنین فردوسی گزارش می‌دهد که خسرو انوشیروان فرزندش شاهزاده هرمزد را، پس از آن که پیش چشم شاهنشاه در انجمنی از «موبدان و ردان» به همه پرسش‌های آن‌ها پاسخ داده بود، به ولیعهدی خود تعیین کرده بود. او برای هرمزد «عهد» نوشته و آن را مُهر زده و پیش همه ردان به موبد داده بود تا نگاه دارد.⁵⁶ آنگاه فردوسی در گزارش دیگری می‌گوید که خسرو انوشیروان پیش از مرگ خود، موبدان موبد، بزرگمهر، ایزد گُشسب دبیر، سیمه بُرزین و بهرام آذرمهان را برای هم‌اندیشی درباره این که کدام یک از فرزندان او شایسته پادشاهی‌اند، گردهم آورده بوده‌است. در این انجمن بود که شاهزاده هرمزد به عنوان ولیعهد خسرو انوشیروان تعیین شده بود.⁵⁷ دینوری هم گزارش می‌دهد که خسرو انوشیروان

⁵⁴ فردوسی، ج 6، ص 1746-1747.

⁵⁵ طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ج 2، ص 641؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 202؛ ثعالبی، شاهنامه‌کهن: پارسی تاریخ غرر السیر، ص 344؛ دینوری، اخبار الطوال، ص 96.

⁵⁶ فردوسی، ج 6، ص 1940-1931.

⁵⁷ همان، ص 1932-1931.

برای شاهزاده هرمزد «عهد» نوشته و آن را به «رئیس نساکهم فی دینهم» (موبدان موبد) داده بود.⁵⁸ به گزارش نهاییه الأرب، خسرو انوشیروان «وزراء، حکما، اساوره، عظما و مرازبه» (وزرگ فرمذار، موبدان موبد، سپاهبد، بزرگان و مرزبانان) را گردهم آورده و با تعیین فرزندش - شاهزاده هرمزد - به ولیعهدی، به او پند و اندرزهایی داده بود.⁵⁹ آیا این گزارش می‌تواند به این مطلب اشاره داشته‌باشد که خسرو انوشیروان پیش از مرگ خود، «وُزرگ فرمذار، موبدان موبد، ایران سپاهبد، بزرگان و مرزبانان» را در انجمنی گردهم آورده و هرمزد را به عنوان ولیعهد خود تعیین کرده بود تا دوباره رخدادهای آغاز پادشاهی خود او چهره نبندد؟ همچنین ثعالبی، هم‌اندیشی خسرو انوشیروان با «الموازبه و المرزبه» (موبدان و مرزبانان) را برای تعیین هرمزد به ولیعهدی گزارش داده‌است.⁶⁰

به گزارش ابن‌اسفندیار هنگامی که «کیوس» [کاووس] در پیغامی به برادرش «نوشروان» او را کهتر و تاج و تخت پدر و گنجینه‌های او را از آن خود دانسته بود، خسرو انوشیروان پاسخ داده بود که پادشاهی از آن کاووس نخواهد بود، چرا که پدرشان پیش از مرگ «موبدان را بخواند و مشورت ملک بخدای بزرگ برداشتند، بعد از استخاره حواله بما کرد.»⁶¹ پیداست که ابن‌اسفندیار چون با گزارش شاه‌گزینی نامه تنسر آشنا بوده، از زبان خسرو انوشیروان گزینش او را به ولیعهدی پدرش قباد اول، در چهارچوبی نزدیک به گزارش نامه تنسر آورده و نقش نیرومندی به موبدان داده‌است. در نتیجه نمی‌توان گزارش ابن‌اسفندیار را اشاره‌ای تاریخی به گردهم‌آیی موبدان و هم‌اندیشی پادشاه با آنان برای گزینش ولیعهد انگاشت، و آن‌ها را از شاه‌گزینان همیشگی دوره ساسانیان به شمار آورد.

گمان دیگری که از نا‌آشنایی تاریخ‌نویسانی همچون طبری، یعقوبی، مسعودی، ثعالبی و دیگران، با شیوه شاه‌گزینی بازتاب یافته در نامه تنسر و عهد اردشیر به وجود می‌آید، این است که فرآیند شاه‌گزینی در نامه تنسر و اندکی تغییر یافته آن در عهد اردشیر، از قانون‌های ساخته و پرداخته خسرو انوشیروان بوده‌است، و فقط از آن‌جا که دو جانشین او، یعنی هرمزد چهارم و خسرو پرویز به دست بزرگان شاهنشاهی از تخت پادشاهی فرو کشیده شدند و بعد از آن هم تا فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، بزرگان شاه‌گزین به خواست خود هموندان خاندان ساسانی را

⁵⁸. دینوری، اخبار الطوال، ص 103.

⁵⁹. تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ص 316-315.

⁶⁰. ثعالبی، شاهنامه کهن: پارسی تاریخ غرر السیر، ص 362.

⁶¹. ابن‌اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج 1، ص 149-147.

به تخت پادشاهی می‌نشانده‌اند، هرگز مورد استفاده قرار نگرفت و از این رو بود که تاریخ‌نویسان دوره اسلامی هم با این شیوه شاه‌گزینی که در حقیقت برنامه‌ای ناتمام بود، و هرگز به طور واقعی انجام نگرفته بود، آشنا نبودند. اگر این گونه باشد، باید گفت که خسرو انوشیروان، که به گفته طبری، همیشه در پادشاهی خود، رفتار و نامه‌ها و داوری‌های اردشیر بابکان را پیش چشم داشته‌است،⁶² و به گزارش ابن بلخی «عهد اردشیر بن بابک پیش نهاد و وصیت‌های او را که در آن عهد است، به کار بست»،⁶³ این شیوه ولیعهد‌گزینی «خود ساخته» را از اندرزهای اردشیر بابکان - بنیانگذار و پادشاه آرمانی شاهنشاهی ساسانی - نمایانده‌است تا هرچه کهن‌تر و پذیرفتنی‌تر به چشم آید. نباید از یاد بُرد که خسرو انوشیروان در سال‌های پایانی پادشاهی پدرش، و در داستان پیوند فرزند خواندگی نافرجام او با یوستینیانوس امپراتور روم، به خوبی با دشواری‌های مسئله تعیین ولیعهد و پیامدهای آن آشنا شده بود.⁶⁴

خسرو انوشیروان گذشته از این که به دشواری تاج و تخت پادشاهی را به چنگ آورده بود، و در همان آغاز پادشاهی خود گرفتار جنگی خانگی با دو برادرش، کاووس و جم شده بود که خود را برای گرفتن تاج و تخت پادشاهی سزاوارتر از خسرو انوشیروان می‌دانستند،⁶⁵ در میانه پادشاهی خود هم با شورش انوش‌زاد، بزرگترین فرزند خویش⁶⁶ روبه‌رو شده بود. در سال‌های 550 تا 551 میلادی هنگامی که خسرو انوشیروان در جنگ با رومی‌ها بیمار شده بود، انوش‌زاد از بیماری پدر آگاه شد و در همه جا آوازه درافکند که شاهنشاه مُرده است. او به زودی خوزستان را به آشوب کشید و با هم‌پیمانان خود که شماری از جاثلیقان و اسقفان و

⁶² طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك، ج 2، ص 649؛ همچنین، نک: ثعالی، شاهنامه‌کهن: پاریس تاریخ غرر السیر، ص 346.

⁶³ ابن بلخی، فارسنامه ابن بلخی، ص 227.

⁶⁴ برای گزارش پروکوپوس درباره درخواست قباد اول از امپراتور یوستینیانوس برای به فرزند خواندگی گرفتن شاهزاده خسرو، نک: پروکوپوس، جنگ‌های ایران و روم، ص 57-51؛

Procopios of Caesarea., *History of the Wars*, I, p. 11.

⁶⁵ درباره این جنگ‌های خانگی، نک: ابن اسفندیار، ص 150-141؛ پروکوپوس، ص 109-106؛

Procopios of Caesarea., *History of the Wars*, I, p. 1-24.

⁶⁶ ابن اثیر، تاریخ کامل، ج 2، ص 507-506؛ تئودور نولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خوبی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1378)، ص 499-502؛

Khaleghi-Motlagh, Dj., "Anōšazād", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. II, Edited by Ehsan Yarshater, (New York: Routledge & Kegan Paul, 1986), p. 100.

گروهی از مرزبانان و اسواران هم از آن‌ها بودند، آماده رفتن به تختگاه و گرفتن تاج و تخت پادشاهی شد. با وجود این، سپاهیان ساسانی به فرمان شاهنشاه به گندی‌شاپور رفتند و شورش را فرو نشانند.⁶⁷ به گزارش پروکوپوس، پس از فرو نشانده شدن شورش آناسوزادوس (انوش‌زاد)، به اشاره خسرو انوشیروان، مژه‌های انوش‌زاد را با آهن گداخته سوزاندند تا در آینده نتواند به پادشاهی دست یابد.⁶⁸ اگرچه در منابع، اشاره‌ای به این که انوش‌زاد ولیعهد خسرو انوشیروان بوده باشد، دیده نمی‌شود. با وجود این، شورش انوش‌زاد و هم‌وردی او با شاهنشاه، به روشنی، گزارش نامه تنسر و عهد اردشیر را درباره کشاکش پنهان و آشکار ولیعهد و شاهنشاه به یاد می‌آورد، به ویژه آن‌جا که می‌گوید ولیعهد خشنود نیست که شاهنشاه دیر زندگانی باشد و چون شادی او با نبودن شاهنشاه گره خورده، کوشش خواهد داشت که شکوه و بزرگی شاهنشاه را نابود گرداند. مگر نه این که انوش‌زاد هم که بزرگترین فرزند خسرو انوشیروان بود و آیین پادشاهی ساسانیان او را جانشین قانونی شاهنشاه می‌دانست،⁶⁹ تا از بیماری پدر آگاه شده بود، آوازه درافکند که شاهنشاه مُرده است و برای گرفتن تاج و تخت پادشاهی دست به شمشیر بُرد. در نتیجه، نباید چندان شگفت‌آور باشد اگر خسرو انوشیروان که کوشش‌های او در سامان بخشیدن به شاهنشاهی ساسانی به روشنی در منابع عربی و فارسی بازتاب یافته‌است، قانون و شیوه تازه‌ای هم برای گزینش ولیعهد به وجود آورده باشد تا جانشینان وی گرفتار جنگ‌ها و کشمکش‌های خانگی نشوند، و البته برای کهن نشان دادن این شیوه تازه، با تبلیغات شاهانه خود آن را از یادگارهای اردشیر بابکان خوانده باشد.

حتی به عقیده دریایی، این خسرو انوشیروان بود که چهره یک پادشاه آرمانی را به اردشیر بابکان بخشید تا نتیجه اصلاحات و نوآوری‌های خود را ساماندهی و شکوهمند ساختن شاهنشاهی ساسانی به همان گونه‌ای که در دوره اردشیر بابکان بوده نشان دهد، و البته چنین نگاه خوش‌بینانه‌ای به دوره پادشاهی اردشیر بابکان، تا اندازه زیادی نتیجه بازسازی خسرو

⁶⁷ دینوری، ص 99-98؛ فردوسی، ج 6، ص 1790-1781؛ تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ص 294-293.

⁶⁸ به نقل از: تولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص 500؛ همچنین: ن پیگولوسکیا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1377)، ص 452-444.

⁶⁹ در آیین شهریار ایرانیان در دوره ساسانی، هرگاه چند شاهزاده‌ی قانونی و شایسته پادشاهی برای جانشینی وجود داشتند، شاهزاده نخست زاده به ولیعهدی تعیین می‌شد. نک:

Shahbazi, "Crown Prince," *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VI, p. 430.

پروکوپوس، ص 51:

Procopios of Caesarea, *History of the Wars*, I, p. 11.4.

انوشیروان از چهره این بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی بود. دریایی می‌گوید آن چه که در متن‌های فارسی میانه و منابع ایرانی و عربی درباره دستاوردهای خود اردشیر بابکان گفته شده است، در حقیقت می‌تواند بازتاب تبلیغات شاهانه خسرو انوشیروان باشد، تا به اصلاحات و نوآوری‌های خود مشروعیت دهد. به سخن دیگر، خسرو انوشیروان برای قانونی نشان دادن تغییرات و اصلاحاتی که در شاهنشاهی ساسانی به وجود آورده بود و مشروعیت دادن به آن‌ها، اردشیر بابکان را دستاویز خویش قرار داد، و چون او تنها از راه منابع مادی (سکه‌ها و سنگ‌نگاره‌ها) و سنت شفاهی برای مردمان سده ششم میلادی شناخته شده بود، خسرو انوشیروان یاد و خاطره اردشیر بابکان را برای مشروعیت دادن به تغییرات و اصلاحاتی که در دوره آشفته تاریخ شاهنشاهی ساسانی به وجود آورده بود، دوباره زنده گردانید و به سفارش او تاریخی درباره اردشیر بابکان، یعنی کارنامه اردشیر بابکان نوشته شد که در آن چهره‌ای از بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی نشان داده شد که در حقیقت سیمای خود خسرو انوشیروان بود. خوانندگان این متن باید آگاه می‌شدند که خسرو انوشیروان پا جای پای اردشیر بابکان نهاده و همان کارهایی را که او در سده سوم برای ایرانشهر انجام داده، خسرو انوشیروان در سده ششم انجام داده است.⁷⁰

نتیجه‌گیری

گزارش‌های گوناگون تاریخی نشان دهنده این واقعیت است که شاه‌گزینی در دوره ساسانی، همواره چهارچوب معین و ثابتی نداشته و در پیوند با موقعیت‌های پیش‌آمده، دگرگون می‌شده است. در حقیقت، در دوره نیرومندی دستگاه پادشاهی ساسانی، پادشاهان بزرگی همچون اردشیر بابکان، شاپور اول، شاپور دوم، و خسرو انوشیروان پیش از مرگ خود شاهزاده‌ای را به عنوان ولیعهد تعیین می‌کرده‌اند، و در دوره ناتوانی خاندان ساسانی، از مرگ شاپور دوم تا آغاز فرمانروایی قباد اول، و یا دوره بعد از مرگ خسرو پرویز تا فروپاشی پادشاهی ساسانیان، بزرگان و اشراف و هموندان خاندان‌های نزاده شاهنشاهی در گردهم‌آیی خود، به خواست خویش هموندی از تخته ساسانی را به تخت شهریاری می‌نشانده‌اند. با وجود این، در نامه تنسر به گشنسپ در گزارش شاه‌گزینی دوره ساسانیان، موبدان موبد، دبیران

⁷⁰ Daryaei, Touraj., "The Ideal King in the Sasanian World: Ardashir ī Pabagān or Xusrō Anōšag-ruwān?", Nāme-ye Irān-e Bāstān, Vol. 3, No. 1 (2003), pp. 33-45.

مہشت و سپاہید سپہبدان، یعنی نمایندگان سه رده دین مردان زردشتی، دبیران و جنگاوران، شاه‌گزینان ہمیشگی دوره ساسانی خوانده شده‌اند و گفته شده که آن‌ها بعد از مرگ شاهنشاه ساسانی، در گردهم‌آیی خویش و با آیین ویژه‌ای، یکی از شاهزادگان خاندان ساسانی را به تخت شہریاری می‌نشانده‌اند. تا کنون این گزارش نامه تنسر، به عنوان گزارشی ساختگی و بازتاب دیدگاه موبدان درباره رده‌بندی آرمانی جامعه ساسانی انگاشته شده‌است، و نه نشان دهنده فرآیند واقعی شاه‌گزینی در دستگاه شاهنشاهی ساسانیان. با این همه، گزارش شاه‌گزینی نامه تنسر با کاستی‌ها و افزودگی‌هایی در پاره‌ای منابع تاریخی دیگر هم بازتاب یافته، و به سادگی نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در کوشش برای دادن پاسخی منطقی‌تر به ناهمخوانی و ناسازگاری گزارش نامه تنسر با دیگر نوشته‌های تاریخی، می‌توان گفت که شیوه شاه‌گزینی در نامه تنسر، یا فقط گزارش شاخ و برگ یافته و داستان گونه فرآیندی است که در نوشته‌هایی همچون *نہایہ الأرب*، *شاهنامه فردوسی*، *کتاب چینی وی - شو*، و گزارش پروکوپوس رومی هم دیده می‌شود، و یا این که فرآیند شاه‌گزینی در نامه تنسر از قانون‌های ساخته و پرداخته خسرو انوشیروان بوده‌است، و تنها به علت رویدادهایی که بعد از مرگ او تا فروپاشی شاهنشاهی ساسانی رخ داد، هرگز مورد استفاده قرار نگرفت، و در نتیجه تاریخ‌نویسان دوره اسلامی هم با این شیوه شاه‌گزینی که در حقیقت برنامه‌ای ناتمام بود، و هیچگاه به طور واقعی انجام نگرفته بود، آشنا نبودند. همچنین با پذیرش این سخن، باید پذیرفته شود که خسرو انوشیروان این شیوه ولیعهد‌گزینی «خود ساخته» را از اندرزهای اردشیر بابکان - بنیانگذار و پادشاه آرمانی شاهنشاهی ساسانی - نمایانده است تا هرچه کهن‌تر و پذیرفتنی‌تر به چشم آید.

کتابنامه

- ابن اثیر، عزالدین. *تاریخ کامل*. ج 2. ترجمه محمد حسین روحانی. تهران: انتشارات اساطیر، 1374.
- _____ . *الکامل فی التاریخ*. المجلد الاول. بیروت: دارصادر، 1420هـ/2000م.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن. *تاریخ طبرستان*. ج 1. به تصحیح عباس اقبال و با اهتمام محمد رمضان. تهران: کتابخانه خاور، 1320.

- ابن بلخی. *فارسنامه ابن بلخی*. تصحیح لسترنج و نیکلسن و توضیح و تحشیه منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، 1374.
- بیرونی، ابوریحان. *تحقیق ماللهند من مقوله مقبوله فی العقل او مزدوله*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1362.
- بلعمی، ابو علی محمد بن محمد. *تاریخ بلعمی*. تصحیح محمد تقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: انتشارات زوار، 1385.
- پروکویوس. *جنگ‌های ایران و روم*. ترجمه محمد سعیدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1382.
- پیگولوسکایا، ن. *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*. ترجمه عنایت الله رضا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1377.
- تَجَارِبُ الْأُمَمِ فِي أَخْبَارِ مَلُوكِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ. به کوشش رضا انزابی نژاد و یحیی کلانتری. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، 1373.
- تفضلی، احمد. *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن، 1376.
- ثعالی مرغنی، حسین بن محمد. *شاهنامه کهن: پارسی تاریخ غرر السیر*. ترجمه محمد روحانی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، 1372.
- ثعالی، ابی منصور. *غرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم*. طهران: مکتبه الاسدی، 1963م.
- خطیبی، ابوالفضل. «نگاهی به کتاب نه‌ایه الأرب فی اخبار الفرس و العرب». *نامه فرهنگستان*. س 2. ش 4. زمستان 1375. ص 142-149.
- دوشن‌گیمن، ژاک. «دین زرتشت». *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*. ج 3 قسمت دوم. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، 1377. ص 291-344.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشرنی، 1371.
- _____ . *الأخبار الطوال*. تحقیق عبدالمنعم عامر. القاهرة: داراحیاء الکتب العربیه، 1960م.
- زرین‌کوب، روزبه. «ولیعهد و مسئله جانشینی در عصر ساسانی». *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*. س 14. ش 2. بهار و تابستان 1379. ص 11-14.
- شاپور شهبازی، علیرضا. «ترجمه‌ی انگلیسی‌نامه‌ی تنسر». *راهنمای کتاب*. س 12. ش 9 و 10. 1348. ص 567-576.

شیپمان، کلاوس. *مبانی تاریخ ساسانیان*. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، 1384.

طبری، محمد بن جریر. *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک*. ج 2. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1352.

_____ . *تاریخ الرسل و الملوک*. الجزء الثاني. تهران: جهان، 1346.

عریان، سعید. *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی-پارتی)*. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، 1382.

عهد اردشیر. *پژوهنده عربی احسان عباس*. برگرداننده به فارسی محمد علی امام شوشتری. تهران: انجمن آثار ملی، 1348.

فرای، ریچارد نلسون. *تاریخ باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1383.

فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه*. تصحیح ژول مول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1374.

کارنامه اردشیر بابکان. ترجمه بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران، 1378.

کریستن‌سن، آرتور امانوئل. *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب، 1374.

_____ . *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*. ترجمه مجتبی مینوی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1374.

لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ. «*تهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیاتها و دادوستد*». *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*. ج 3 قسمت دوم. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، 1377، ص 71-148.

_____ . *تمدن ایران ساسانی*. ترجمه عنایت الله رضا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1372.

مسعودی، علی بن حسین. *التنبیه و الاشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1365.

_____ . *مُروُجُ الذَّهَب و معادن الجوهر*. ج 1. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1382.

مسکویه رازی، ابوعلی احمد بن محمد. *تجارب الأمم*. ج 1. ترجمه ابوالقاسم امامی. تهران: سروش، 1369.

_____ . تجارب الأمم. حقه و قدم له ابوالقاسم امامی. الجزء الأول. طهران: دارسروش للطباعة و النشر، 1336ش/1987م.

نامه تنسر. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: مطبعه مجلس، 1311.

نامه تنسر به گشنسپ. تصحیح مجتبی مینوی با همکاری محمد اسماعیل رضوانی. تهران: خوارزمی، 1354.

نصراله زاده، سیروس. نام تبار شناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، 1384.

نولدکه، تئودور. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان. ترجمه عباس زریاب خویی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1378.

ویدن گرن، گئو. فتوداليسم در ایران باستان. ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: نشر قطره، 1378.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی. ج 1. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1366.

Boyce, Mary. *The Letter of Tansar*. Roma: Istituto Italiano Peril Medio, 1968.

Daryaei, Touraj. "The Ideal King in the Sasanian World: Ardashir ī Pabagān or Xusrō Anōšag-ruwān?" *Nāme-ye Irān-e Bāstān*. Vol. 3. No.1(2003), pp. 33-45.

Procopios of Caesarea. *History of the Wars*. With an English Translation by H. B. Dewing. London and Cambridge: Loebclassics Library, 1954.

Shahbazi, A. Sh. "Crown Prince." *Encyclopaedia Iranica*. Vol. VI. Edited by Ehsan Yarshater. New York: Routledge & Kegan Paul, 1993. pp. 430-432.

Shaki, Mansour. "Dēnkard Account of the History of the Zoroastrian Scriptures." *Archive Orientalni* 49. 1981. pp. 114-125.

Skjaervo, P. O. and H. Humbach. *The Sassanian Inscription of Paikuli, Part 3.1: Restored text and translation*, Wiesbaden, 1983.

Tafazzolī, Ahmad. "Bozorgān." *Encyclopaedia Iranica*. Vol. IX. Edited by Ehsan Yarshater. New York: Routledge & Kegan Paul, 1990. p. 427.